

رساله در جواب مرحوم سلیمان خان افشار

السید کاظم الرشتی

النسخة العربية الأصلية



رساله در جواب مرحوم سلیمان خان افشار

من مصنفات

السید کاظم بن السید قاسم الحسینی الرشتی

جواهر الحكم، المجلد السابع

شركة الغدير للطباعة و النشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادی الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على خير خلقه و مظهر لطفه محمد و آله الطاهرين

و بعد چنین گوید بنده خاکسار و حقیر بی اعتبار و ذره بی مقدار کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی که راقی مراقی کمال و عارج مدارج اقبال میز غث از ثمین و طالب مراتب حق الیقین المؤید بلطف الله الملك المنان جناب سلیمان خان سلمه الله و ابقاه و اخذه بهواه الی رضاه و جعل خیر یومیة غداه و خیر داریه عقباه مسائلی چند از این حقیر بی استطاعت و فقیر بی بضاعت خاصه در مراتب و مقامات معرفت سؤال نمود که عقول کلین از جواب آن چنانچه مقصود ایشان ذیشان است قاصر و افهام عارفین از حلش بر وفق اراده ایشان حاسر و من هر چند مرد این میدان و از سباق این برهان (رهان ظ) نبودم چون ظن خیر باین بی قابلیت داشته بمضمون احسن الظن و لو بحجر فان الله یلقى الخیر به الیه امیدوارم که از عالم غیب به الهام جواب صواب موفق گشته بعرض رسانم و سؤال ایشان را متن و جواب را مانند شرح قرار داده تا هر جوابی بسؤال خود مطابق و موافق گشته از خلط موجب تشویش خاطر مصون و مبرا باشد

قال سلمه الله: غرض از عرض به محدد جهات معارف الهیه و محیط کرات عوارف ربانیه اینکه اخبار صحاح چند صریح است که تمام قرآن در شان ما اهل بیت است و در برخ دیگر در مدح ما و در پاره در فضل ما و در بعضی فرمودند ثلثة



ORIGINAL

اثلاث ثلث فینا و در بعضی اربعة ارباع فرمودند الى غير ذلك من الاخبار المختلفة و هیچیک بظاھرہ موافق با ظاھر کتاب نه ، حتی اهل ظاھر حمل باینکه این اخبار از متشابهات است نمودند فلاتوجب علما و لا عملا باعتبار اشتغال قرآن مجید بر قصص و حکایات و وقایع کائنه و ماضیه سالفه و آتیہ مستقبله و مواعظ و نصایح و آیات مخوفه منذرہ و مبشره و حلال و حرام و حدود و احکام و فرايض و موارث و دیات و قصاص الى غير ذلك که هیچیک بالعیان بظاھرہ دلالت بر مدحی و فضلی ندارد الا معدود قلیل کالمباهله و التطهیر و الولاية بلکه آیه تطهیر را نیز پاره از مفسرین عامه و خاصه در شأن عامه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته و طهارت را معنی دیگر و رجس را بیانی نموده اند که از مدح بودن انداخته اند و كذلك اخبار اثلاث و ارباع را چون بظاھرہا وفق عددی ندارد متوقع و مترجی از بحر خضم آنکه از رشحات فیوضات عطاش زلال افاضات را ریان فرمایند بذکر ضابطه کلیه و قاعده شامله که رافع شکوک و شبهات و مصرح در اینکه کتاب مبین کما هو الحق لیس الا مدحهم و فضلهم علیهم السلام بوده باشد

الجواب مقتضای اخبار مستفیضه متوارده بلکه متواترة بالمعنی این است که حق سبحانه و تعالی خلق فرموده جمیع مبادی عالیہ و جمیع خیرات و ذوات طیبہ و حقایق الهیہ و صفات کامله را کلا از شعاع نور آل محمد سلام الله علیه و علیهم و جمیع شرور و خبائث از عکوس اظلال ایشان خلق فرموده پس هر حقی در هر عالمی منسوب است بایشان و مخلوقست از فاضل طینت ایشان و هر باطلی و شری در هر عالمی منسوب است باعدا و مخالفین ایشان چنانچه حکم تضاد و نور و ظلمت باعتبار مقابله مقتضی آن است و تصریح باین کلام در زیارت جامعه به ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و مبدئه و منتهاه و فی الدعاء موقنا بان الحق لهم و معهم و فیهم پس چون خیر و حق منحصر در ایشان سلام الله علیهم باشد پس شر و باطل منحصر در اعداء و اضداد ایشان خواهد بود پس آنچه در عالم است از دو چیز خالی نیست یا خیر است یا شر پس خیر دلیل کمال و جمال و عزت و استقلال بالنسبة بسایر موجودات است برای ایشان و شر دلیل ذلت و خواری و خبث و خاکساری اعدا و مخالفین ایشان است پس جمیع ذرات وجودیه ثنا و اظهار فضل ایشان میکنند و لعن بر اعدا و مخالفین و مبغضین ایشان مینمایند و قرآن در اوست احوال جمیع عوالم وجودیه از غیبیه و شهودیه و جمیع عوالم خالی از این دو کتاب کتاب ابرار در علین و کتاب فجار در سجنین نیست آنچه در کتاب ابرار است از اشعه انوار ایشان است علیهم السلام و آنچه در کتاب فجار است از اظله و عکوسات آثار که ظلمات متراکمه از ذوات و صفات اعدا و اشرار است کتاب اول اثبات انحاء فضایل ایشان و کتاب دویم تنزه ایشان از مساوی افعال و اخلاق و ظهور و شروق نور ایشان در مطالع اشراق پس آنچه در قرآن است از این دو چیز خالی نیست و هر دو راجع بسوی یک چیز است که مدح ایشان و قدح و ذم اعدای ایشان باشد پس جمیع قرآن بظاھر و باطن و تاویل و باطن باطن و تاویل تاویل و باطن تاویل و ظاهر ظاهر و مراتب عالیہ آنها تا درجه و مرتبه هفتم یا هفتادم یا الی ما لا نهاية له من المراتب کلا در مدح و فضل و لعن و طرد و ذم اعداء ایشان است صلی الله علیهم اجمعین و این معنی بر کسی که تسلیم احادیث خلق انوار ایشان علیهم السلام در عالم اول داد (دارد ظ) و تسلیم قاعده امکان اشرف و بطلان طفره در وجود ثناید بغایت روشن و واضح است و خفائی و اشکالی در آن بوجهی من الوجوه نیست و مولانا الصادق علیه السلام باین معنی تصریح فرموده کما رواه فی تاویل الآیات عن الشیخ ابی جعفر الطوسی باسناده عن الفضل بن شاذان باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید و الصلوة و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیء و رحمة الفقیر و تعاهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشة و منهم الکذب و النمیمه و البخل و القطیعة و اکل الربا و اکل مال الیتیم بغیر حق و تعدی الحدود التي امر الله عز و جل و رکوب الفواحش ما

ظهر منها و ما بطن من الزنا و السرقة و كل ما وافق ذلك من القبيح و كذب من قال انه معنا و هو متعلق بفرع غيرنا و در حديث ديگر ايضا روايت ميكند شيخ مذكور بالاسناد عن الفضل بن شاذان عن داود بن كثير الرقي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام انتم الصلوة في كتاب الله عز و جل و انتم الزكوة و انتم الحج فقال عليه السلام يا داود نحن الصلوة في كتاب الله عز و جل و نحن الزكوة و نحن الصيام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن كعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله قال تعالى اينما تولوا فثم وجه الله و نحن الآيات و نحن البينات و عدونا في كتاب الله عز و جل الفحشاء و المنكر و البغى و الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام و الاصنام و الاوثان و الجبت و الطاغوت و الميتة و الدم و لحم الخنزير يا داود ان الله خلقنا فاكرم خلقنا و فضلنا و جعلنا امناه و حفظته و خزانته على ما في السموات و ما في الارض و جعل لنا اعدادا و اعداء فسمانا في كتابه و كنى عن اسمائنا باحسن الاسماء و احبها اليه تكنية عن العدد و سمي اعدادنا و اعدائنا في كتابه و كنى عن اسمائهم و ضرب لهم الامثال في كتابه في ابغض الاسماء اليه و الى عبادته المتقين و صدوق رحمه الله در كتاب اعتقادات روايت كرده است از حضرت صادق عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام و ما من آية في القرآن اولها يا ايها الذين آمنوا الا و على بن ابيطالب عليه السلام اميرها و قايدھا و شريفھا و اولھا و ما من آية تسوق الى الجنة الا في النبي و الائمة عليهم السلام و اشياعهم و اتباعهم و ما من آية تسوق الى النار الا و هي في اعدائهم و المخالفين لهم و ان كان الآيات في ذكر الاولين فما كان منها من خير فهو جار في اهل الخير و ما كان منها في شر فهو جار في اهل الشر و ليس في الاختيار افضل و خير من النبي صلى الله عليه و آله و لا في الاوصياء افضل من اوصيائه و لا في الامم افضل من هذه الامة و هي شيعة اهل البيت عليهم السلام في الحقيقة دون غيرهم و لا في الاشرار اشر من اعدائهم و المخالفين لهم و از اين قبيل روايات بسيار است و اين قاعده ايست كليہ و ضابطه ايست مرعيہ در صرف (ظ) كلمات قرآنيہ در فضل و مدح و ذم و قدح ائمه عليهم السلام و اعداى ایشان و چه قاعده كليہ از اين محکمتر است هر گاه معاند لجاج کند و انکار حق نماید ضررى باصل حکم ندارد پس مطابق شد عقل و نقل در اينکه قرآن کلا در بيان احوال اهل بيت است عليهم السلام و احوال محبت و عداوت ایشان است عليهم السلام بعد از اينکه بيان کرد امام عليه السلام مراد الله را از آيه شريفه تو بخواهی اسم او را ظاهر بگذار و بخواهی اسمش را باطن و تاويل مثلا قال تعالى اقيموا الصلوة و پیغمبر صلى الله عليه و آله بيان فرموده مراد الله را که اين صلوة مخصوصه است با شرايط و آداب نه محض دعا چنانچه در لغة مشهور است پس در وقت حمل آن بآنچه مراد امام است عليه السلام نميتوان گفت که اين ظاهر نيست بلکه باطن است و همچنين چون فرمود که صلوة امام است عليه السلام و اين ارکان مخصوصه فرعى از فروع آن و اقامه صلوة تولای امام عليه السلام بر وجه کمال و تبراى از اعدايش و تمسک باعلى فروعش که اين ارکان مخصوصه است پس حمل صلوة باين معنى هم ظاهر است چون اين بيان را کافه ناس نميدانند اطلاق باطن باين مجازا ميشود و الا اين معانى ظاهر است چنانکه حمل صلوة بر ارکان مخصوصه ظاهر است و حال آنکه وقت اطلاق عرب اين معنى را نميفهميدند بعد از بيان متداول شد و در السنه و افواه مذکور شد و استعمال بر آن بسيار شد تا در نزد جميع مسلمين معلوم شد تا معنى ظاهرى شد و همچنين صلوة در معنى سيم که امام است عليه السلام چون متداول شود و بسيار از آن گفتگو شود چنانچه بحمد الله الآن در نزد ما و اصحاب ما ظاهر و منساق بسوى ذهن شده غرض انکار منکرين و جهل جاهلين تغيير در واقع نميدهد و قرآن کلا بظاهره و باطنه در حق ایشان است عليهم السلام و اميرالمؤمنين عليه السلام فرموده کما في القرآن في الحمد و کما في البسملة و کما في البسملة في الباء و کما في الباء في النقطة و انا النقطة تحت الباء ، پس کلا تفصيل نقطه اند و تفصيل فضل اجمال است و اين ظاهر و معلوم است و اما احاديث بر اثلاث و ارباع پس منافاتى با آنچه مذکور شده ندارد بجهة ظهور فضل ایشان سلام الله عليهم در اطوار متعدده و انحاء متشکته برخى از آن در طى

قصص و اخبار چه احادیث مستفیضه وارد است که کلاً کان فی الامم الماضیه یکون فی هذه الامه حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی انهم لو سلکوا بحر ضب لسلکتموه ، و برخی از آن در طی اوامر و نواهی و احکام و حدود زیرا که بنای اینها کلاً بجهة حسن و قبح حقیقی خیر و شر واقعی است و در زیارت جامعه است ان ذکر الخیر کنتم اوله الی آخره و اعدای ایشان اصل هر شر و باطل و قبیح می باشند نظر باحادیثی که مذکور شد و ادله عقلیه که در مصنفات و اجوبه مسائل و سایر رسایل ذکر نمودم و باین نظر اقسام بسیار پیدا میشود پس جایز نیست بگوئی که قرآن ارباعاً نازل شده ربی در فضل ایشان و ربی در ذم اعدای ایشان و ربی در قصص و سنن و ربی در فرایض و احکام و همه اینها مواقع ظهور فضایل و مقامات ایشان سلام الله علیهم میباشد و جایز است بگوئی اثلاً نازل شده ثلثی در فضل ایشان ابتداء مثل آیه تطهیر و مباحله و العادیات و عم و هل اتی و کهیص و حمعسق و الم و طه و طواسین و آیه نور با آیات بعدش که در فضل ایشان و ذم اعدای ایشان نازل شده و ثلثی در قصص و اخبار و ثلثی در فرایض و احکام و حدود و همچنین تقسیماتی دیگر را شایسته و صالح است هر گاه احادیث وارد شده بآن حمل شود و اینها همه منافات با آنکه قرآن جمیعاً در فضل آل محمد است سلام الله علیهم ندارد بطریقی که بیان شده پس توهم مخالفت نبایست کرد و طریق جمیع به نهجی است که مذکور شد که پاره ابتداء بایشان منسوب است سلام الله علیهم و پاره دیگر بواسطه اخبار و قصص و پاره دیگر در ضمن احکام و حدود و حلال و حرام و فرایض و سنن و مواعظ و نصایح و سایر طرق خیر چه خیر کلاً و طراً بایشان منسوب و از ایشان محسوب قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر ثم خلق منه کل خیر پس چون خیرات از ایشان است پس حدود خیر جمیعاً فضایل ایشان صلی الله علیهم اجمعین و سخن در این مقام بسیار است باین مختصر کلام جامع و قاعده کلیه اکتفا رفت و الله المستعان

قال سلمه الله تعالى : و ثانيا عرضه داشت متقبلین عتبه عالیہ متعالیه قطب دائرة الشهود الذی اقتبست شمس الفضایل من اشعة انوار عرش ضميره المنیر دام ظلال جلاله العالی آنکه تقریباً بیست آیه و سی حدیث بظاهره صریح است در اینکه کلاً فی الكون بل مطلقاً و کل شیء من غیر استثناء فی القرآن حتی ادعیه و زیارت و خطب و مناجات بل اللغات و الاصطلاحات من غیر ان یشذ فیها فرد فی کتاب مبین و اگر مراد بواطن باشد لغات و الفاظ و اذکار در باطن بودن ، عقل ابی از آن است فکیف ذلك و اگر در جمیع این مراتب اوله و ثانیه بگوئیم که قرآن از قبیل لغز و معمیاتست و رموز چند است بین المتکلم و المخاطب و لایعلمه الغیر باب استدلال و احتجاج بالمره مسدود کما علیه الاخباریون

اقول شکی و ربی نیست که جمیع علوم کلاً بجمیع انحایش در قرآن مفصل و مذکور و صریح قوله تعالى و فيه تفصیل کل شیء ، و فيه تبیان کل شیء ، و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ، ما فرطنا فی الكتاب من شیء و امثال اینها بر آن اقوی شاهد و اوضح دلیل است و شاک در این از زمره عقلاً خارج و اما کیفیت اندراج و اشتمالش بر علوم کونیه امکانیه لایعلمها الا الراسخون فی العلم و لکن اشاره به بعضی بیان آن لابد است تا سؤال از جواب خالی نباشد بدانکه علوم یا از قبیل معانی و حقایق و ذوات و صفات و جواهر و اعراض و علویات و سفلیات و مجردات و مادیات و سایر مراتب غیبیه و شهودیه است یا از قبیل الفاظ و کلمات و حروف و قرانات حرفیه پس اگر از قبیل معانی باشد آن در اطوار قرآن از ظاهر واقعی اولی که کینونیت خلق در وقت بودن طالع دنیا سرطان و نزول کواکب در اشرافش و آن اجسام اهل آخرت و اهل قیامت و اهل بهشت و الفاظ و لغات ایشان و ظاهر واقعی ثانوی و آن لغت اهل این زمان زمان خروج حضرت آدم علیه السلام از بهشت و قتل قابیل هابیل و شیوع فساد در خلق و تغییر امرجه و اعوجاج ترکیب و حصول فطره ثانیه معبر عنها بتغییر خلق الله فی قوله تعالى و لاآمرنهم فلیغیرن خلق الله و خلط و لطنخ نور و

ظلمت عرضی هر يك با ذاتی دیگری چون اطوار این دنیا ما دامت الدولة للظالمین و باطن و باطن باطن تا هفت مرتبه و تاویل تاویل و باطن تاویل تا هفتم یا هفتادم در جمیع این مراتب جمیع این معانی به اكل و جهی مذکور و معلوم است و فهم آن نصیب راسخین در علم است و وجوه این تفاسیر و مقصود از اینها و کیفیت بیان این را در رساله علیحدہ ذکر کرده‌ام و البته بنظر شریف رسیده است هر کسی بقدر قابلیت خود • در مقام علم و رسوخ در آن اطوار از آن علوم برایش چیزی ظاهر میشود بتعلیم الله سبحانه اما اگر از قبیل الفاظ و حروف و اصطلاحات و کلمات و اذکار و ادعیه و امثال اینها باشد اینها در اطوار ظاهر ظاهر و ظاهر ظاهر • و همچنین تا هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه ظاهر میشود که در نظر در ماده قرآنیہ و تصرفش به اطوار حروف و تفصیلش بانحاء بسط از بسط تقارب و بسط تمازج و بسط طبیعی و بسط عددی و بسط حرفی و امثال اینها تا تمام شصت قسم از اقسام بسط پس نظر در خفیات حروف کلمات و طالع آنها و امزجه آنها پس نظر در قرانات و سایر اوضاع و از ملاحظه این امور حاصل میشود اطلاع بر جمیع الفاظ و اصطلاحات و اذکار و اوراد و لغات و اسماء و غیر ذلك چنانچه روایت شده که کسی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که معمای مصطلح در قرآن هست فرمود بلی در سوره هود باسم هود فی قوله تعالى و ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها و ناصیه لفظ دابة دال است چون هود آن را گرفت هود استنطاق میشود و همچنین از قوله تعالى و انها لبسبیل مقيم اسم هایل متولد میشود و همچنین سایر کلمات و احوال لفظیه از تفسیر ظاهر ظاهر و مراتب آن معلوم میشود و لکن نمیداند این امور و احوال را مگر علمای امامین الراسخین فی العلم بتعلیم الله و تعلیم الرسول و اولیائه صلی الله علیه و آله و آن کسانی هستند بسر و حقیقت اشیاء و ذوات موجودات و به آن نقطه علم که جمیع علوم از آن منشعب شده رسیده باشند بقواعد و ضوابط و اصول حقیقیه الهیه که از اهل عصمت و طهارت علیهم السلام بایشان رسیده و غیر ایشان از ادراك این مقام عظیم و خطب جسم بطریق کلیه محروم میباشند مگر امور جزئیة که بنصوص خاصه بایشان رسیده که در این صورت از آن نص خاص تعدی بمقام دیگر نمیتوانند کرد پس جمیع علوم که عبارت از احوال جمیع موجودات که در خزاین اکوان موجود شده و در آن مستودع میباشند کلا در قرآن به اوضح بیان مذکور لایعلیه الا الله و الراسخون فی العلم و ایشانند ائمه معصومین علیهم السلام و شیعیان ایشان چنانچه فرموده اند نحن العلماء و شیعتنا المتعلّمون و هر چه فیما بعد از خزانه امکانیه تکوینیّه موجود میشود حین الوجود آن معنی و آن حقیقت در قرآن موجود میشود ذلك تقدیر العزیز العلیم چون آئینه هر گاه گذاشته کسی مقابله با آن نکند چیزی در او منطبق نیست چون چیزی مقابل شود صورتش در آن انطباق پذیرد بر ناظرین حکم مقابل معلوم شود و همین است بعینه حکم قرآن حرفا بحرف پس جمیع علوم الهیه از ماضیه و مستقبله و آنچه موجود شده و میشود در جمیع اکوان و اعیان من البدو الی العود در قرآن موجود و مذکور است زیرا که قرآن بمقتضای علم الهی نازل شده و هو سبحانه لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و قد قال سبحانه فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلیه و ان لا اله الا الله و معلوم است که کلام دلیل علم متکلم است و متکلم هو الله فیکون القرآن جامعاً لعلم الله الظاهر فی المخلوقات و الکائنات و لکن بطرق بواطن و تأویلات بمراتبش و این معنی انشاء الله تعالی ظاهر و روشنست و در آن اشکالی نیست

و اما قول جناب شما اگر مراد بواطن باشد لغات و الفاظ و اذکار در باطن بودن عقول از آن ابی است جوابش این است که باطن در استعمالات به دو معنی استعمال میشود یکی در مقابل تاویل و تاویل تاویل و دوم در مقابل ظاهر و ظاهر در دو معنی استعمال میشود یکی در وصف احکام و مقامات صوریه شخصیّه تمیزیه و این در دو مقام است یکی شرح احوال صور غیبیه مثل احوال عالم ارواح و نفوس و اعلی عالم مثال و دوم شرح احوال اجسام از اسفل عالم مثال

تا آخرین مراتب و مقامات اجسام است که تراب عبارت از آن است و این هم در دو مقام است یکی تراب اصلی که مقرر و مسکن اهل آخرت است که آن ارض صافیه طیبه طاهره باشد و دوم تراب مسکن اهل این دنیا مقام خلط و لطخ و حصول علوم نفس الامریه نه علوم واقعیه حقیقیه اولیه و استعمال دیگر ظاهر متفاهم ظاهر لسان عرب جاری بر قواعد نحویه و صرفیه و لغویه و آنچه با این قواعد از الفاظ و کلمات و آیات قرآنیه میفهمند و تعقل مینمایند چنانچه مبانی تفاسیر و احکام شرعیه فرعیه بر آن است پس باطن در مقابل ظاهر سبب استعمال اخیر شامل ظاهر ظاهر و تصرف در مواد کلمات و قرانات حرفیه و تصرف بحسب طبایع و امزجه و ملاحظه حرف مناسب آن در طبیعت و مزاج یا در صفات مثل حروف متجانسه و متقاربه و مثلین و حروف استعلا و استغلا و تفتشی و مجهوره و مهموسه و امثال اینها و مقتضیات آن از اسماء استخراجات و استنباطات پس هر گاه استخراج لغات و الفاظ و اصطلاحات در باطن باین معنی که در مقابل ظاهر بمعنی اخیر باشد هیچ عقلی از آن ابا ندارد بلکه عقول سلیمه مستقیمه کلا مصدق و مؤید آند بلی هر گاه باطن را در مقابل ظاهر بمعانی مذکوره یا در مقابل تاویل و تاویل تاویل و سایر مراتب استعمال کنیم پس میگوئیم که استخراج این مراتب لفظیه حرفیه از ظاهر ظاهر قرآن است و ظاهر در مقام خود به ظاهریت باقی است و آنچه اهل ظاهر از آن میفهمند حجت و آنچه بآن استدلال میکنند حق و صدق و صواب است و از این بیان تام اشکال و اشتباه جناب شما در اینکه هر گاه در ظاهر باشد ظاهر از قبیل لغز و معنیات خواهد بود پس باب احتجاج و استدلال مسدود خواهد بود حل و زایل خواهد شد بجهت اینکه ظاهر قرآن لغز و معما نیست بلکه محکم و ظاهر کما قال تعالی کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و آیات جمع مضاف است افاده عموم میکند و این حکم در جمیع آیات خواهد بود و لیکن چون بنا بر مصلحتها و حکمتهای بسیار که ذکرش در این مقام موجب تطویل است نحو بیان آیات مختلف شده بعضی آیات در نفس خود بیانش موجود است و آن مسمی به محکمات است و در بعضی آیات دیگر بیانش در آیه دیگر یا موکول به بیان رسول و اولیا و خلفای اوست صلی الله علیه و آله و علیهم و آن مسمی به متشابهات است پس چون بیانش معلوم شود از آن آیات یا احادیث و اخبار پس جمله محکم است این است طریق جمع فیما بین آیه مذکوره داله بر اینکه جمیع آیات محکم است و آیه داله بر وقوع و حصول متشابهات مثل قوله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات الآیه پس ظاهر قرآن از بابت لغز و معنیات نیست تا باب احتجاج مسدود شود بلکه آنچه از ظواهر آن میفهمند اهل لسان بقواعد مقرر در نزد خودشان همان حجت است و هر آیه که متفاهم ایشان مقصود نیست او را به دلیل محکم و بیان واضح توضیح مینمایند تا مفهوم شود هر گاه مقصود فهم آن آیه باشد و هر گاه مصلحت در تصریح بمقصود آن آیه نباشد ادله بیانش متعارض مینمایند تا توقف در فهم آن باقی بماند و شخصی دیگر که مصلحتش در فهم همان آیه و عمل به مضمون آن باشد بیانش را برایش واضح میکنند تا بر بصیرت باشد و بالجملة ظواهر قرآن حجت و از قبیل لغز و معنیات نیست و تفصیل کل شیء و تبیان کل شیء در اطوار باطن و تاویل و تاویل و باطن و باطن باطن و باطن تاویل و ظاهر ظاهر و ظاهر ظاهر تا هفت یا هفتاد است و اما ظاهر حجت اهل ظاهر و دلیل اصحاب لسان ظاهر است و در این شکی و شبهه نیست و در این مقام کلام طویلست بهمین مختصر اشاره کفایت کردم و الا هر گاه میخواستیم که بعضی مثال از اطوار استخراجات این گونه امور ذکر نمایم موجب تطویل میشد و مرا این اوقات با توفّر کلال و ملال اقبال و توجه بسیار کم است و الله المستعان

قال سلمه الله تعالى : و عرض ثالث بمعتکفین اودیه الجبل الشاخ الذی منه تفجرت عیون العلوم و فیه معادن الآداب و الرسوم آنکه جمیع وجوهی که ظاهر متن و مفسرین از عامه و خاصه در اعجاز کتاب مبین ذکر نموده اند منحصر است بسه

وجه یکی عجز بشر از اتیان بمثلۀ کما تدل علیه الآيات و الاخبار و ثانيا اشتماله علی الماضیات و المستقبلات و المغیبات مما استجن فی خواطر المنافقین و غیرهم و ثالثا فواید و منافع و آثار و تاثیرات عاجله و آجله که از تلاوت و حمل و شرب آن و حفظ آن دیده شده و میشود اگر چه کتب و رسائل در اعجاز قرآن نوشته شده ولی هیچیک زاید بر این سه وجه نیست و همه تفصیل و تطاویل این سه وجه است و کفار بی کتاب از طبعیین و دهریین و جماعتی از صوفیه نقض بر هر سه وجه کرده اند و همچنین مسیحائیا حتی آنکه درین سنوات چند هزار رساله از بلاد نصاری و فرنگ که در رد این دین مبین نوشته اند علمای آنها ترویجا لمذهبهم و دینهم و تخریبا لدیننا وقف نموده و بذل بجمیع سکنه بلاد اسلام نموده اند حتی در مشاهد مشرفه بعضی از نسخ آن در قصبه طیبه کربلای معلی بوده و جمیع وجوه نقض جمیع طوائف معروضه منحصر در سه جواب اگر چه در هر یک تفصیل نوشته اند و گفته اند و شواهد و امثال و قرائن بسیار ذکر کرده اند و مجمل کل این است که اولاً عجز از اتیان بمثلۀ بتنهائی دلیل بر نبوت و کونه من الاله و برهان بر اعجاز نیست زیرا که بسیار از مصنفین مصنفات چند دارند که مثل آن از غیر آن میسر نشده با سعی بسیار و کون بعضهم لبعض ظهیرا و هکذا غزل و قصاید چند از شعرای عرب و عجم صادر شده که از غیر ایشان با اهتمام نشده و كذلك خطب چند از خطباء و صنایع غریبه و بدایع عجیبه از صنّاع دیده شده که غیر آنها زحمات بسیار کشیده و اخراجات بسیار کرده و سلاطین با اقتدار بسیار در صدد و مدد برآمده و نتوانسته غیر آن اساتید مثل ساعت سنطور و ما شاکلها حتی خطوط که کلین خطاطین نوشته اند دیگران در لیلی و ایام و سنوات و اعوام زحمات بسیار کشیده و سعیا نموده تا آنکه کور شده نتوانستند و هکذا سایر کمالات چون شجاعت پهلوانان فرس و ملاحی سکنه سواحل و عمله سفن الی غیر ذلک من اعمال الیمیا و الکیما و الریمیا و السیمیا و غیرها مما ظهر وجهه او لم ینظر و نقض ثانی از اشتمال کتاب مبین بر گذشته و آینده و مستجنات ضمائر اراذل بتواریخ و اهل سیر و از ثانی باستخراجات اهل تنجیم و جفر و اعداد و رمل و غیره و نقض ثالث اولاً عدم تاثیر آیات بسیار بفوایدی که نوشته اند و گفته اند الا ما ندر مثل آیه آخر کھف للتنبیه من النوم در اعمال و آثار عیانی مرئیة بسیار با اشتمال قرآن بر مکررات که ظاهرا غیر مطلوب است و کلماتی که بقاعده بیانین کثیر الاغلاق و التعقید و بر اختلافات و تناقضات ، و التفاتا کیفیت آداب تلاوت نافعه را نیز بفرمایند تا رعایای سرکار عالی که ایام صاحب الزمان علیه السلام هستند از اضطراب بیرون آیند و عدم وجدان کسی از مشاهیر علما و معارف مجتهدین که مجیب این اشکالات باشد و از مفسرین سابقین پس رعیت بیچاره چه کنند و چه نوع تحصیل مبین (ظ) دین مبین نمایند و بچه علامت بشناسند و وجه تسمیه سور باسماء مخصوصه از بقره و فیل و عنکبوت و نحل الی غیر ذلک چیست و علت این اسماء چه چیز است

اقول جواب این شبهات واهیه و کلمات فاهیه را علما ذکر کرده اند و حقیر در رساله حجة بالغه باحسن وجهی بیان دفع این شبهات نموده ام و محصل آن این است که عدم اتیان بالمثل مطلقا دلیل اعجاز نیست تا اینکه نقض وارد آید بآنچه جناب شما در سؤال تفصیل دادید بلکه عدم اتیان بالمثل در صورت ادعای نبوت و ولایت عامه و ریاست مطلقه با تحدی یعنی طلب اینکه هر گاه کسی مثلش نیارد (بیاورد ظ) ادعای من باطل است در این صورت هر گاه کسی نتواند نقض آن کند و مثل ادعائی که او کرده چیزی بیاورد اتیان بآن و عجز خلق از اتیان بمثلش با تحدی اعظم دلیل بر نبوت انبیاء است بلکه انبیا را دلیل بر نبوت ایشان نبوده الا ظهور معجزات و خوارق عادات مقرون بتحدی هر گاه ادعایش فی نفسه مکذب او نباشد مثل اینکه ادعا کند که نبوت و ولایت من از جانب خدائست که بنین و بنات دارد و اعضا و جوارح و آلات دارد یا او را صورتیست جسمیه یا صورتی است ملکوتیه و امثال این از اموری که قاطبه عقول ابا از تصدیق او دارند در این صورت معلوم است که کاذب است هر گاه خارق عادتی از او صادر شود محمول به

سحر و شعبده حاصله از احد طرق علوم مذکوره از سیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا چه به ضرورت عقلا حق سبحانه و تعالی باین وصف که میگوید موصوف نیست قدیم هر گاه بر صفات امکان موصوف شود قدمش باطل میشود پس چون از جانب حق قدیم مبعوث نیست پس دلیل او شیطان و خارق عاداتش باعانت شیاطین است از ما بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون و هر گاه وصف کند حق را سبحانه به وصف لایق و شایسته که عقول سلیمه از آن ابا ندارند و خود را از جانب حق سبحانه و تعالی مبعوث میداند و او سبحانه جلت عظمته او را بجهت هدایت خلق فرستاده پس تصدیق او بر خدا لازم است و بر خداست سبحانه و تعالی که اثبات نبوتش نماید پس از دست او خوارق عادات جاری مینماید که خلق ازو عاجز باشند با ادعای اینکه هر کس مثلش بیاورد ادعای من باطل باشد پس هر گاه این شخص کاذب باشد بر او سبحانه لازم است که کذبش را اظهار کند و مردم را از ضلالت بیرون بیاورد و مثل آنچه آورده بر دست غیرش جاری فرماید تا اغرای به باطل نکرده باشد و حجت خلق را قطع نموده باشد زیرا که کاذب ادعایی که میکند بر خدا تکذیب میکند و اقتراب بر حق تعالی مینماید پس هر گاه ادعای او را باطل نکند و بر مردم ظاهر نسازد اغرای به باطل کرده و مردم را در جهالت و گمراهی وا گذاشته و حق سبحانه و تعالی اجل از این است که خلق را خلق کرده پس از خلق ایشان را در ضلالت و جهالت بگذارد پس اگر این شعرا و خطبا و ارباب صنایع ادعای نبوت کنند و همین فعل را خرق عادت قرار داده ادعا کنند که هر کس مثلش بیاورد نبوت من باطل میشود بر خدا لازم بود که چندین مثلش را در دست خلقتش ظاهر سازد تا کذبش معلوم شود و بعد از ظهور کذب هر گاه مردم او را اطاعت کنند اختیار باطل کرده باشند بعد از تبیان و اظهار لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة بلی حق تعالی جبر نمیکنند در اطاعت ایشان پیغمبر حق را یا تجنب ایشان از کاذب و لیکن بر او سبحانه و تعالی لازم است که اظهار کذب کاذب و صدق صادق کند تا بعد از بیان اختیار کنند آنچه صلاح است یا فساد بسوء و قبح اختیار خودشان پس هر گاه صاحب صنعتی فرض شود که مثلش کسی نیاورده ادعای نبوت میکرد هرآینه چند نفر مثلش میآوردند زیرا که این معارضه با حق تعالی است هر گاه خلق از اتیان بمثلش عاجز باشند حق تعالی از آن عاجز نیست پس البته کذب او را ظاهر میفرماید در دست هر کسی که میخواهد اما هر گاه ادعا نکند و کسی مثلش نیاورد اعجازی در آن نخواهد بود چون این کلام بگوش هوش سپردی معلوم میشود بالضرورة که قرآن معجزه است بعلم اینکه تالیف الفاظ و حروف است بر وجهی که کل انس و جن از آن عاجز آمده اند الی الآن تقریبا هزار و دویست و هفتاد سال است با کمال انکار منکرین و سعی معاندین در اطفاء نور رب العالمین و شما هر گاه تامل بفرمائی بالبدیهه این معنی را مشاهده میفرمائی که قرآن معجز نیست اظهار معجزات و این آیات بینات و اوضح کرامات بجهت اینکه در آن مذکور است که لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و باز فرموده که فلیاتوا بسورة من مثله و در آیه دیگر بعشر سور مثله مفتریات و غیر اینها از آیات و کلمات رسول الله (صع) که هر گاه چند سوره مثل قرآن بیاورید نبوت من باطل میشود و ظهور آن بزرگوار در زمانی بود که فصحا و بلغا و شعرا بیش از همه ازمنه بوده هر گاه میتوانستند مثل چند سوره و آیه بیاورند بجهت عدم تصدیق از سوء اختیار خودشان محاربه و مقاتله نمیکردند و بمذلت اسیری و جزیه دادن و ذلیل و خوار شدن مبتلا نمیشدند سلما که آنها نتوانستند بر حق تعالی لازم بود که بیان کند و اظهار فرماید بلسان هر کس که اختیار میکرد تا خلق را از ضلالت نجات دهد و هر گاه بگوئیم که اظهار خرق عادت دلیل نبوت نیست پس بالمره باب اثبات نبوت مسدود و ارسال رسل بی فایده خواهد بود و جمیع خلق از اول ظهور آدم تا زماننا هذا اثبات نبوت بمعجزات و خوارق عادات نموده اند بلی بر حق تعالی تصدیق صادق و تکذیب کاذب لازم است به بینات و اضمحلت و براهین لایحات پس هر کس که ادعای نبوت کرد و خرق عادت نمود با تحدی آن از جانب

خداست یقیناً و هر کس ادعا نکرد و خرق عادت نمود تا اینکه فعلی از او صادر شد که غیر او هیچ کس آن کار نکرد این دلیل اعجاز نخواهد بود مثل آنچه در سؤال مذکور شد چون باین بیان تام معلوم شد که این قرآن معجزه‌ایست از جانب خدا و اعظم ادله بر نبوت پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المنان پس آن نقضهای دیگر کلاً باطل عاقل خواهد بود چون از جانب خدا شد پس اخبارات ماضیه و مستقبله جمیعاً از جانب خدای تعالی خواهد بود و این منافات با آنکه از علوم دیگر مثل سیمیا و لیمیا و نجوم و رمل و جفر و کهنات این نوع اخبار حاصل شود ندارد پس اگر از آنها بواسطه آن آلات حاصل شود از حق تعالی بطریق اولی که خالق جمیع اسباب و مسببات است خواهد حاصل شد پس اخبارات ماضیه مستقبله و ما فی الضمیر که در قرآن است جمیعاً از جانب حق تعالی است بجهت اینکه قرآن از جانب خداست بجهة عجز کل خلق از اتیان بمثلش با اقتران آن به تحدی با اشتراك جن بلکه در قرآن آیه‌ایست که دلالت میکند بر اینکه کل مخلوقات از عالم اول الی زماننا هذا و مابعدش از عوالم الف الف و از عوالم تسعة عشر الف الف و تسعة آلاف و سبع مائة جمیع آنچه درین عوالم است از ملائکه و جن و انس و ملائکه عالین و کروبیین و مقربین و انبیای مرسلین و جمیع حجج الله و جمیع اولیاء الله و طائفتین عرش اعظم و حاملین کرسی معظم و ناظرین در لوح محفوظ و سایر موجودات علویه و سفلیه از اتیان بمثل این قرآن عاجزند نمی‌تواند مثل این قرآن بیاورد مگر خدائی مثل خداوند قدیم الحی القيوم و چون ادله توحید فرض وجود اله دیگر را محال کرده پس کسی که مثل این قرآن بیاورد محال است و هو قوله تعالی فان لم يستجیبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلمه و ان لا اله الا الله وجه استدلال آن است که چون عاجز شوند خلق از اتیان بمثل قرآن و اجابت نکنند شما را دعوت شما را که ایشان را خواندید که هر گاه ما دروغ می‌گوئیم و این قرآن از جانب خدای تعالی نیست پس مثل این قرآن کلامی بیاورید تا نبوت نبی ما باطل شود پس هر گاه نتوانند مثل آن بیاورند پس بدانید که علتش این است که قرآن کلام است و کلام دلیل علم متکلم است پس این قرآن بر طبق علم الله است که محیط است بر علوم کل خلق پس قرآن دلیل علم الله است پس اگر خدای دیگر باشد میتواند مثل این قرآن بیاورد و معلوم است که لا اله الا الله پس هیچیک از موجودات مثل این قرآن را نمیتواند آورد پس هر گاه چنین آیه‌ای در قرآن باشد و از جانب خدا نباشد این ادعای بزرگ کذبش را ظاهر نکند پس نقص در الوهیت و حکمت اوست و اغرای به باطل بلکه اغوای خلق و انحصار طریق اثبات نبوت بر ظهور معجزه پس این معجزه‌ای است ظاهره و او را تفوق است بر جمیع معجزات جمیع انبیا زیرا که انبیا علیهم السلام بعد از مردن ایشان معجزه ایشان باقی نماند بخلاف پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که بعد از ارتحال ایشان ازین عالم به دار البقا معجزه قرآن یوما فیوما ظاهرتر و براهین قاطعه‌اش لایحتر و علوم مکنونه به تعاقب لیالی و ایام در تزايد ظهور کظهور النور علی الطور

و اما تاثیر مناتر جوکیه و هندیه و مخالفین که از ترتیب حروف مناسبه موزونه با دران (کذا) طبیعی با موافقه صفات بعضی با بعضی که آن قران و اقتران موجب تاثیر خاص میشود مثل ترکیب عقاقیر و ادویه که موجب تاثیر خاص در شیء خاصی میشود یا بجهة ریاضت خاصی بر وجهی خاص که موجب تسخیر روحانیت حروف از علوم یا سفلیه یعنی از ملائکه و جن میشود که در نزد ذکر آن کلمه و حرف آن علویات یا سفلیات آن تاثیر خاص را ظاهر میسازند در کسانی که نسبت خاصی با آن صاحب ریاضت دارند هر چند بمحصول اجازه و اذن در استعمال آن کلمات و حروف مؤلفه یا اسماء خاصه باشد و الحاصل این تاثیرات در مناتر مؤلفه جوکیه و هندو و اصحاب ریاضت از اهل ملل و نحل میباشد بجهة این اسباب خاصه پس چون در این مناتر و امثالش این تاثیر باشد پس در حروف مؤلفه الهیه که قصد اعجاز در آن باشد تاثیر اعظم و اعظم خواهد بود و هو قوله تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله و تلك

الامثال نضرها للناس و ما يعقلها الا العالمون پس عدم تاثیر در بعضی مواد نه بجهة عدم آثار است بلکه بجهة نقص قائل قابل است آیا نمی بینی که آفتاب مشرقست و تاثیر سخونت و حرارت میکند و لیکن سخاب حجاب میشود میانه او (ظ) و میانه مستعدین پس مانع از ظهور تاثیر شمس میشود و همچنین هر گاه سخاب نباشد و لیکن شئ بارد مثل برف و یخ را استعمال نموده مانع ظهور آثار شمس از حرارت میشود و کیمیا که جمیع فلزات منقلب بذهب خالص میکند هر گاه آن فلز را گرم نکنند یا مذاب نسازند کیمیا در آن تاثیر نمیکند پس میتوان گفت که کیمیا اثر ندارد و همچنین است آیات قرآنی و ادعیه و اسماء الله چه شکی نیست که جملگی را تاثیر قویست چه حامل ظهور حق سبحانه و تعالی میباشند و لکن تاثیر را هر گاه قابلیت صالحه مصادف باشد ظاهر میشود و هر گاه مانع از برای ظهور آثارش باشد دلیل بر عدم تاثیر آن نیست پس چون معلوم شد که این قرآن معجز از جانب حق سبحانه و تعالیست پس این کلمات واهی و شبهات باطله فاهیه ذکرش موجب تضییع وقتست بلی هر گاه بخواهند اثبات کنند که این قرآن از جانب حق سبحانه و تعالیست و معجزه است باین گونه امور که آیاتش تاثیر دارد یا متضمن اخبار ماضیه و مستقبله است این اعتراضات بر ایشان وارد میآید و نقض بمنابر جوکیه و هنود یا اخبار اهل جفر و رمل و نجوم بر مغیبات و احوال و امور ماضیات وارد میآید بلکه عمده در اثبات اعجازش تحدی رسول الله است صلی الله علیه و آله با جمیع خلق الله که مثلش بیاورند و معذک عاجز شدند و حق تعالی سبحانه کذبش بر لسان بنده از بندگان خود جاری نکرده با اینکه مؤلف از حروف و کلمات که دایم الاستعمال پیش خلق است و لیکن تالیف نیست خاص که جمیع متقدمین و متاخرین از مثلش عاجزند و از عجایب امور آنست که هیچ مخلوق بطور و نهج قرآن ابداع کلام را جاری نکرده فضلا از اینکه مثلش بتواند آورد و این معنی بر هیچ عاقلی مخفی و پوشیده نیست پس ثابت شد بضرورت و بدهات اعجاز قرآن پس آن دو امر دیگر بر آن مترتب میشود

اما آنچه سؤال کردید از کیفیت آداب تلاوت نافع پس بدانکه آن اصلاح قلب و تصفیه سر و صحت تلاوت موافق تجوید اهل قرائت در تعدیل کلمه و مقارنات او از ادغامات و ترقیقات و تفخیمات و ملاحظه احوال الفات لینه مع ما یقارنها بحسب تفخیم و ترقیق و توسیط در حروف معینه و ملاحظه سی امر که پانزده آن از محسنات قرائت است و پانزده دیگر از مستهجنات و تعدیل صوت و ملاحظه صوت حسن و اجتناب از لحن خفی و جلی و اجتماع حواس با تدبیر در معنی ظاهری هر گاه اهل ظاهر است یا و ظاهری و باطنی هر گاه از اهل اسرار با ظهور خشیت و اسبالات دمه و اعتبار در امثال و احوال ماضین و امثال اوامر عند مشاهده امر و انزجار از نواهی یعنی توطین نفس بفعل و ترک در کمال توجه و اقبال و استشعار در وقت تلاوت که قاری حین القرائة لسان الله است حق تعالی متکلم است با او بلسان خود که نفس قاریست و خود هم مخاطب است بفتح خاء و هم لسان مخاطب بکسر پس در نزد مخاطبات لبیک بگوید چون یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس اتقوا و امثال اینها برسد بگوید لبیک و سعدیک چون بآیاتی که در او بشارت بهشت است از حق تعالی بخواهد که در آیات که توعید بدخول دوزخ است استجاره کند در ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله بوجهی که مذکور شد ظاهرا و باطنا صلوات و قلبش در نزد تلاوت و قرائت خاشع و خاضع و وجل باشد و بدنش مقشعر لما یظهر له من آثار العظمة الطاهرة (الظاهرة ظ) فی کلامه لان الله سبحانه قد تجلی لعباده بکلامه و چشمش اشکبار و صدرش منشرح لما یعین من ظهور الاسماء الالهیه و بیآت عبید نشسته یعنی متورک مثل حالت تشهد و این احوال و امثال آن آداب تلاوت نافع است که آثار عظیمه از آن ظاهر میشود هر گاه طبق مشیت الله و اراده اش باشد چه بسیار اوقات هست که با وجود این آداب اثر ظاهر نمیشود بجهة قصوری در نفس خود قاری مثل اینکه هر گاه بالفعل اثر کند عجبی در نفسش پدید آید و این موجب خسران دنیا و آخرت میشود یا تاثیر آن موجب نقص و ضرر است در محلی که مقتضی

آن نیست یا اینکه وجود دولت باطل بالجملة موانع تاثیر قرآن و ادعیه و اذکار فی نفسها بسیار است و ذکرش موجب تطویل است و بهمین مختصر اشاره کفایت کرد

و اما علامات آن که بآن علامات عارف کامل شارح مقامات دین مبین و حامل علوم ائمه طاهرين سلام الله عليهم آنکه در حق او فرموده ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و آن قریه ظاهره بجهت سیر بسوی قریه مبارکه فی قوله تعالی و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین آن عالمی که نومش افضل از عبادت عابدست و آن عالمی که نظر بر روی مبارکش کردن حق تعالی باو ثواب دوازده هزار ختم قرآن میدهد شناخته میشود و مدعی حق و باطل از آن امتیاز مییابد به تفصیل تمام در جواب مسائل میرزا حسن هندی عظیم آبادی ذکر کرده ام و در شرح خطبه شریفه طتنجیه مفصلا ذکر کردم عند قوله علیه السلام لولا خوفی ان تقولوا جن او ارد الخ ، و در رساله حجة بالغه و در رساله دلیل المتحیرین ذکر کرده ام انشاء الله تعالی تحصیل فرموده به یکی از اصحاب ما تکلیف ترجمه آن بفارسی بفرمایند که بسیار نافع است و بر هر مؤمنی حفظ و ضبط آن لازم است که جماعتی خود را عالم نام نهاده و آنها قطاع الطريق دین و علند صورت ایشان صورت انسان و در معنی بهیمة از بهایم بلکه بهایم را بر ایشان شرف است کما قال تعالی ان هم الا کالانعام بل هم اضل و مردم بجهت متابعت ایشان از دین برگشته شرایط شرایع اسلام را فراموش کرده حق را باطل و باطل را حق و امور دین و دنیای خلق را فاسد نمودند سیجزیهم وصفهم و بمطالعه آن رساله نفعه عالم اهل بیت و شیعه مخلص از اشخاص ضال و مضل امتیاز مییابد ،

ای بسا ابلیس آدم رو که هستپس بهر دستی نباید داد دست

و اما وجه تسمیه سور قرآنیہ باسما خاصه مثل بقره و آل عمران و نسا پس در شرح قصیده لامیه که عبدالباقی افندی موصلی در مدح جناب مولانا و سیدنا موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام انشاد کرده و حقیر آن را بامر وزیر اعظم و دستور معظم علی رضا پاشا والی بغداد شرح کرده ام و در آنجا در بیت سیم سر ترتیب سور قرآنیہ وجه تسمیه سور بیان کرده ام لکن بیان نصف قرآن از اول بقره تا سوره مریم در آن شرح مفصلا شده و اما نصف دیگر را الآن که اقبال و توجه ندارم قلم مشغول و حواسم مختل و اوضاع پریشان هر گاه حق تعالی فراغی و نشاطی از کرم و لطف خود کرامت فرماید فیما بعد آن نصف دیگر باکمل وجه بیان نموده ارسال خدمت خواهد نمود و مرا گمان آنست که هر گاه کسی غور و دقت کند در آنچه در وجه تسمیه نصف اول مذکور شد نصف آخر هم بالنوع معلوم خواهد شد

اما اشتغال قرآن بر مکرات و اختلافات و متناقضات لفافشا ثم حاشا حق تعالی واحد است در او اختلافی نیست پس در کلماتش هم اختلافی نیست کما قال تعالی لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا و تناقض و اختلاف از جهل بحقیقت واقع است و همچنین تکرار مستغنی عنه و آنچه در بادی نظر می بینی اختلاف نیست و این مثل اختلاف اجزای مرکبه انسان است که گاهی از آن تعبیر بنار و گاهی تعبیر بماء و گاهی به تراب و گاهی به هوا و گاهی بغیر اینها و همه حق و صدق است چه همه اینها در او موجود است و هیئة ترکیبیه که از او بطبیعة خامسه تعبیر میشود غیر اجزاست و اطلاق این الفاظ مختلفه بر شئی واحد بظاهر اختلاف مینماید و لکن در حقیقت اختلاف نیست و اما تکرار هم بوجهی نیست هر چند بصورت یکی می بینی مثل زید و عمرو یا دو برادر را بیک صورت می بینی و لکن فرق میانه ایشان بسیار است آیا نمی بینی که سر در همه افراد انسان همه اسمش سر است و لکن هیچیک مشابه دیگری نیست اقتضاءات هر یک

غیر دیگر است بعلمت همین است که با وجود این تکرار اخلال در فصاحت آن نشده و طبع از آن مشمئز نمیشود و هر گاه مرا اقبالی و قلب را ملالی نبود شرح این داستان میدادم و ظاهر می ساختم امور لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و این سخنان که مذکور شد در این مقامات اینها همه بعد از ثبوت اعجاز قرآن و اینکه از جانب خداست و الا قبل از ثبوت این کلمات قطع حجت خصم نمی کند و لکن چون اعجاز قرآن به عجز همه خلق از اتیان بمثله و تقریر و تسدید حق تعالی ثابت شد پس مابقی کلا و طرا فروعی هستند که بآن مترتب میشوند و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و الحمد لله رب العالمین و کتب العبد کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی فی عصر یوم الخمیس الرابع عشر من شهر صفر المظفر من شهر سنة ۱۲۵۹